رسالهٔ حیاة النفوس

۲۹۷

هذه رساله حیوة النفوس

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد خیر الانبیاء
والمرسلین وآله الطاهرین المعصومین ولعنة الله علی اعدائهم
اجمعین الی یوم الدین اما بعد فیقول المتوکل علی الله ابن محمد
رفیع الفارسی المدعو بلطف الله انه قد التمس منی بعض الاخوان
الذین یجب اطاعتهم ان اکتب لهم رساله فی ما یجب علی
المکلفین من معرفة اصول الدین اعنی التوحید والعدل و

النبوة

والنبوة والامامة والمعاد وما یتعلق بها بطریق الاستدلال
ولو اجمالا علی ما ینتفع به عوام الناس فاجبتهم مع کثرة
الاشتغال ونهایة الاختلال فی الحواس سائلا من الله
عز وجل ان یجعلها ذخیرة لیوم لا ینفع فیه بنون ولا مال
وعلی الله التوکل فی جمیع الاحوال وسمیتها بحیوة النفوس
ورتبتها علی مقدمه وخمسه ابواب وخاتمه مقدمه بدانکه خدای عالمیان
خلق نفرموده بندگان را عبث چنانچه فرموده است
در کتاب مجید خود افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا
لا ترجعون بواسطه آنکه خداوند عالمیان حکیم است واز
حکیم فعل بی فایده صادر نمی شود لکن چون غنی بالذات

فایده خلق عباد و اصل بخود ایشان است چنانچه شاعر گفته

شعر من نکردم خلق تا سودی کنم * بلکه تا بر بندگان

جودی کنم * و آن فایده رسانیدن آنهاست بسعادات

ابدیه و این معنی باعث است بر تکلیف آنها با موری

که باعث استحقاق آنها باشد این فایده عظمی را بواسطه

آنکه اگر تکلیف نکند ایشان را به تکلیفی مستحق چیزی نمی شوند

و هرگاه عطا کند ایشان را بغیر عمل میباشد عبث و

عبث از حکیم صادر نمیشود و چون که اراده فرموده خلق

بندگان را عطا کرد بایشان از روی کرم نعم غیر متناهیه

در آلاء متکاثره ظاهره و باطنه بواسطه آنکه آنها نمیباشند

چیز

چیزی مگر بنعم الهی پس چون منعم بان نعم گردیدند واجب

شد بر ایشان شکر آن نعم و شکر نعم منعم موقوف است

بر معرفت برانکه چیزی را که جایز نیست بالنسبه بآن منعم نکو

و معرفه منعم موقوف است بر نظر و تفکر در آثار صنع آن

و نظر و تفکر در آثار صنع موقوف است بر صمت یعنی اعراض

بقلب از خلق پس اول واجبات بر مکلفین صمت است

چنانچه روایت است از سید اوصیا صلوات الله علیه

فاذا صمت عن الخلق تمکن من النظر بنظر در آثار صنع

خداوند عالم واجب ثانی است چنانکه گفته است در

تعریف صمت صمت عادت کن که از یک

چه آن مقدم نظر است

می شود زنار این تحت الحنک ٭ و بان واجب ثانی شخص
متمکن میشود از معرفه پس هر که ترک کند واجب اول را که
صمت باشد ترک کرده واجب ثانی را که نظر و تفکر در
آثار صنع باشد و هر که ترک کند واجب ثانی را ترک کرده
معرفه الله را و توحید و عدل و نبوه انبیا و امامه خلفا
و معاد و رجوع ارواح با جباد را و هر که ترک اینها کند
مؤمن نیست بلکه مسلمان نیست و میباشد در زمره کافرین و
مستحق است عذاب الیم را نعوذ بالله منه و مراد بمعرفت
که مناط اسلام است آن است که شخص مکلف اعتقاد
کند وجود صانعی را که مصنوع نیست و بشناسد صفات

ثبوتیه

ثبوتیه ذاتیه و فعلیه او را و صفات سلبیه ذاتیه و فعلیه آن را و بشناسد
نبوة نبی ما محمد مصطفی ص و بشناسد نبوة جمیع انبیا را بجهه آنکه
انبیاء واسطه اند در میانه خدای تعالی و میانه بندگان
و تبلیغ کننده اند از خدای بسوی بندگان و بشناسد خلفا
انبیا ع را بجهه اینکه خلفاء محافظت کننده اند شریعتهای ایشان را
پس آن خلفاء حجتهای خداوند عالمیان میباشند بعد از انبیا
و بشناسد معاد را هر یک از اینها را بدلیل همچنانکه ذکر میکنیم ان شاء الله تعالی

باب اول مشتمل بر چند فصل است فصل اول

واجب است بر هر مکلفی اینکه بشناسد که خدای سبحانه
و تعالی موجد موجودات است یعنی آنکه ایجاد فرموده است عالم را

واگر بود معدوم نعوذ بالله ایجاد میکرد غیر خود را و ثابت است
که خدای سبحانه باقی است بواسطه مستمر بودن آثار
او و اثر حادث نشود بنفسه مگر بموثری که حادث کند
او را پس باقی بودن اثر دلالت میکند بر باقی بودن موثر که خداوند عالمیان
است و صحیح نیست تغیر خدای تعالی نعوذ بالله از حال
خود که بودن اوست موجود و باقی دائم در ماسوای
خود والا لازم می آید که بوده باشد مثل سایر خلقان که تغیر
میشوند و فانی میشوند پس نباشد وجودش از غیر پس نباشد
حادث و محتاج بمحدث پس چون که یافتیم آثار را
یافتیم که آن آثار دلالت میکنند بر وجود موثر که

[illegible]

که خداوند عالمیان باشد مثل شعاع چراغ که مادامی
که موجود است دلیل است بر وجود محدث که چراغ باشد
و اگر نباشد چراغ موجود یافت نمی شود آن شعاع
و دلیل بر آنکه چراغ دائم محدث شعاع است و شعاع
محتاج باوست در هر حال غنی نمی شود از او یک
لحظه آنست که آن شعاع یافت نمیشود بدون چراغ
و مفقود نمیشود در نزد ظهور چراغ پس همچنین است جمیع
مخلوقات که آثار قدرت حق اند بالنسبه بآن بطریقی
که مذکور شد ولله المثل الاعلی **فصل دویم**
واجبست بر هر مکلفی اینکه اعتقاد کند که خدای عز

وجل قدیم بالذات است و جایز نیست براو عدم در
هیچ حال و نمیباشد مسبوق بغیر بواسطه انکه هرگاه
قدیم نباشد میباشد حادث زیرا که نیست واسطه معقوله
درمیان قدم و حدوث و ثابت شد اینکه خدای تعالی
نیست حادث بواسطه اینکه مستلزم است حادث
وجود محدثی را پس قدیم است و بواسطه اینکه هرگاه نبوده
باشد قدیم هرآینه جاری می شود براو عدم در بعض
احوال پس مختلف میشود احوال آن وکسی که مختلف شود احوال ان
پس او حادث است و محتاج است بکسی که حادث کند اورا
و بواسطه اینکه اگر نباشد قدیم هرآینه میباشد حادث و محتاج بکسی

که حادث

که حادث کند اورا تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و
بواسطه اینکه اگر نبوده باشد قدیم بالذات هرآینه
میباشد وجود او مستفاد از غیر پس میباشد محتاج بان
غیر نعوذ بالله **فصل سیم** واجب است بر هر مکلفی اینکه
اعتقاد کند که خدای تعالی دائمی و ابدی است بواسطه
بواسطه اینکه خدای تعالی واجب الوجود است لذاته
بمعنی اینکه وجود او عین ذات اوست بدون مغایرت
پس وجوب وجود بالذات مستلزم است دوام
ابدی را بواسطه اینکه قدم و ازل و دوام و ابد او
بلا اول بالذات و اخریت بلا اخر بالذات یک

شئی است بدون مغایرت نه در ذات و واقع و نه در مفهوم
و الا لازم می آید که بوده باشد خدای تعالی متعدد و مختلف
پس میباشد حادث و اما اختلاف در مفهوم پس آن مفهوم
لفظ ظاهری است که استعمال میشود از برای تفهیم عوام
مکلفین و اراده نمی شود از این الفاظ متعدده مختلفه مگر یک
مفهوم که قصد میشود از آن یک معنی و الا لازم می آید که
بوده باشد خدای تعالی نعوذ بالله معروف بکثرت و اختلاف
و کسی که چنین باشد حادث است **فصل چهارم** واجب است بر
مکلف اینکه اعتقاد کند بآنکه خدای تعالی حی است
بواسطه اینکه خدای تعالی احداث میفرماید حیوة و حیات را

و محال است در نزد
عقل آنکه حادث شود
حیوة و اجسام

از کسی

از کسی که نیست بحی پس چون که دیدیم در بعض مخلوقات او
حیوة و احیا را دانستیم اینکه صانع آنها حی است و چون که
ثابت شد اینکه خدا تعالی قدیم است پس حیات او اگر
بوده باشد حادث لازم می آید که نباشد حی در پیش از
حدوث حیوة و میباشد حیوة در این هنگام مستفاد از
غیر و این حال مصنوع است پس ثابت شد اینکه آن حیوة
قدیم است پس هر گاه بوده باشد حیوة او مغایر با ذات
اگر چه فرضا بوده باشد لازم می آید تعدد قدما و آن
باطل است چنانچه ذکر میشود انشاء الله تعالی در دلیل توحید
پس واجبست اینکه بوده باشد حیوة او عین ذات او زیرا که

نیست واسطه در میان عینیت و غیریت و چون باطل شد
ثانی ثابت شد اول که عینیت باشد فصل پنجم
واجب است اینکه اعتقاد کند مکلف اینکه خدای تعالی
عالم است بدلیل آنکه خدای تعالی خلق می کند علم را در بعض
مخلوقات خود و عالم متصف بعلم را و کسی که نباشد
عالم صحیح نیست اینکه خلق کند کسی را که او عالم است تحری
که صفت کند او را و بدلیل اینکه خدای تعالی صنع نمود
افعال محکمه متقنه که جاری است بر مقتضای غایت حکمت و نهایت
استقامت و کسیکه نباشد عالم صادر نمیشود از آن
چنین افعالی و علم خدای تعالی بر دو قسم است علم قدیمی

که آن عین ذات حق است و علم حادث که آن الواح
مخلوقات است مثل قلم و لوح و نفسهای خلایق پس علم
قدیم عین ذات حق تعالی است بدون مغایرت
اگرچه اعتباری باشد بواسطه اینکه اگر بوده باشد آن
علم حادث لازم می آید که بوده باشد خدای تعالی خالی از علم
پیش از حدوث آن پس واجب است اینکه بوده باشد
قدیم پس خالی نیست از اینکه می باشد عین ذات حق تعالی
یا غیر و اول مطلوب است و ثانی مستلزم تعدد قدماست و آن
باطل است و اما علم حادث پس آن حادث میشود بحدوث
معلوم بواسطه آنکه هرگاه بوده باشد قبل از معلوم نمیباشد

علم بواسطه اینکه علم بحادث شرط تحقق او و تعلق او آنست که

بوده باشد مطابق از برای معلوم و در وقتی که یافت نشود

معلوم حاصل نمیشود مطابقه اگر چنانچه که شرط علم حادث است

و ایضا علم حادث شرط تحقق و تعلق او آنست که بوده باشد

مقرر با معلوم و پیش از معلوم متحقق نمی شود اقتران و باز شرط

آنست که بوده باشد واقع بر معلوم و پیش از معلوم متحقق نمیشود

وقوع و این علم حادث آن فعل حق است و از فعل اوست

و مخلوق او وقتی باشد نه بیم او را علم خدا تعالی بواسطه متابعه ائمه طاهرین

صلوات الله علیهم اجمعین و پیروی کتاب خداوند عالمیان حیث

قال علمنا عند ربی فی کتاب لا یضل ربی ولا ینسی و قال

قد علمنا

فصل ششم

قد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ فصل ششم

واجبست بر هر مکلفی اینکه اعتقاد کند که خدا تعالی قادر است

و مختار است اما قادر بودن بجهه اینکه خدا تعالی غنی مطلق است

و هر چیزی که سوای اوست محتاج است او و هر چیزی

بواسطه موقوف بودن وجود ایشان بر فعل خدا تعالی زیرا

که نیست وجودی از برای ایشان از نفس خود ایشان و الا لازم

می آید که غنی باشند از خدای تعالی همیشه و بعلت قادر بودن

خدای تعالی بر هر چیزی عطا فرمود اشیا را چیزی که

سوال کردند او را بزبان استعداد خود و اگر نبود قادر عطا

نمی کرد هر چیزی را که خلق میکرد و بعلت عاجز بودن او از چیزی

که محتاجند اشیا بسوی او و با بعض او و عاجز محتاج است
نقادر پس نباشد حادث تعالی عن ذلک و اما اینکه خدای تعالی
مختار است پس بواسطه آنست که خدای تعالی خلق فرمود
مختار و اختیار را و کسی که نیست مختار صادر نمیشود از و کسیکه
کسیکه او مختار است و بواسطه اینکه خدای تعالی موخر
داشت بعضی مخلوقات را که مقدم بودند و موخر داشتن چیزی که مقدم است
دلیل است بر اختیار بواسطه اینکه نسبت ذات حق
بجمیع اشیاء علی السواء است و اگر بود موجب تخلف نمیکرد
شیئی از آثار او از او **فصل هفتم** واجبست بر هر مکلفی اینکه
اعتقاد کند که خدای تعالی عالم است بهر معلومی و قادر است

بهر مقدوری بعلت اینکه نسبت جمیع معلومات و مقدورات
در احتیاج با و علی السویست و غنی است ذات او
از هر چیزی که سوای اوست پس نمیباشد چیزی اولی بالنسبه
بذات او از دیگری و هرگاه بود خدای تعالی عالم بچیزی
و دون چیزی و قادر بر چیزی و دون چیزی هر آینه مختلف میشد
نسبت او بان اشیاء و کسیکه مختلف است او در نسبه
او حادث و متغیر است تعالی عن ذلک علواً کبیراً **فصل**
هشتم واجب است بر هر مکلفی اینکه اعتقاد کند
که خدای سبحانه و تعالی سمیع است بغیر آلت گوش و بصیر است
بدون جارحه چشم اما اینکه خدای تعالی سمیع است پس

بواسطه آنست که کل ما سوای خدا تعالی متقوم است باو

اوصاف او است از صنع او یا بالذات یا بالتقدیر و از جمله

آنها مسموعات است پس آن مسموعات حاضرند در نزد خدا تعالی

همچنانکه فرموده است **و اسروا قولکم او اجهروا به انه علیم**

بذات الصدور الا یعلم من خلق پس شنیدن

خدا مسموعات را عبارتست از حضور آنها در نزد او و علم

خدا تعالی بآنهاست و نیست این سماع حاصل از ری

خدا تعالی بواسطه آلت و الا لازم می آید که محتاج باشد

بسوی آلت در ادراک مسموعات و ثابت شد اینکه خدا تعالی

غنی مطلق است و اما شنیدن خدا که قدیم است پس او

ذات

ذات اوست و کلام در بصر خدا تعالی و ادراک او مبصرات

مثل کلام در سمع است در جمیع احوال و سمیع و بصیری

که قدیم میباشند عین ذات حق اند بدون تعدد مگر در لفظ

همچنانکه متقدم شد در علم لعلت آنکه سمع و بصر و علم شیئی

واحد اند و متعلق آنها متعدد است بواسطه اینکه مسموع

اصوات است و مبصر الوان است و معلوم موجودات است

فصل نهم

واجب است بر هر مکلفی اینکه اعتقاد کند که خدای تعالی

واحد است و شریکی از برای او نیست بواسطه آنکه خدای تعالی

کامل مطلق و غنی مطلق است پس ما سوای او محتاج است

بسوی او پس نمی باشد چیزی که فرض شده است شریک

از برای او مستغنی از او است والا لازم می آید که نباشد
خدا تعالی محتاج الیه و هرگاه بوده باشد کسی که فرض
شده شریک از برای او محتاج باو هرآینه نباشد ذات
حق اکمل بعلت کمال او که مطلق است از بودن آن شریک
مستغنی از او و نباشد اتم بعلت غنای مطلق او پس فرض
وجود شریکی که مستغنی باشد از او نقص است در کمال او و غنای
او پس نباشد از برای او شریکی بواسطه مستلزم بودن
تعدد حصول نقص را در کمال که مستلزم حدوث است و بواسطه
اینکه اگر بوده باشد شریک از برای خدا تعالی
در ازلیت او هرآینه واجبست اینکه بوده باشد در میان آن

دو درجه

دو درجه قدیمیه وجوبیه بعلت تحقق اثنینیت پس نباشد بسیط باو لازم
درجه قدیمیه در میان آنها پس نباشند یکتا و یکدا بلانهایه
و او باطل است و بواسطه اینکه اگر بوده باشد با خدا تعالی
شریکی در ازلیت او هرآینه لازم می آید که مشترک باشند
در ازل و محض باشد هر یکی بچیزی که ممتاز کند او را از
دیگری پس مرکب شود هر یک از مابه الاشتراک و مابه الامتیاز
و مرکب حادث است و بواسطه آنکه هرگاه بوده باشد
با او شریکی در ازلیت او هرآینه جدا می کند هر یک
صنع خود را از صنع دیگری والا ثابت نشود شریک هرآینه
خواهش میکند ذات هر یک بلندی بر دیگری را و

چنانچه فرموده است خداوند عالم اذا لذهب كل اله

بما خلق ولعلی بعضهم علی بعض یعنی هر آینه میبرد هر

الهی چیزی که خلق کرده است و هر آینه طلب علو می کند

بعضی بر بعضی بدانکه خدای تعالی واحد است در چهار

مرتبه نیست شریکی از برای او و در این مراتب اربعه مرتبه

مرتبه اول

اول نیست [illegible] از برای او در ذاتش قال الله تعالی لا تتخذوا

الهین اثنین انما هو اله واحد یعنی اخذ

نکنید دو خدا را نیست و جز این نیست که او معبودی است

یگانه مرتبه ثانیه نیست شریکی از برای خدا در صفات

مرتبه ثانیه

او لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر یعنی نیست مثل

خدا تعالی

خدا تعالی چیزی و او شنونده و بیننده است مرتبه ثالثه

مرتبه ثالثه

نیست شریکی از برای او در صنع او هذا خلق الله فارونی ماذا خلق

الذین من دونه یعنی این آسمانها و زمین و آفتاب و ماه

و ستارگان و غیر آنها مخلوق خداوند عالم اند پس نمایید

مرا مخلوق آنچنان کسانی که غیر خداوند عالمیان نشانند

مرتبه چهارم نیست شریکی از برای [illegible] تعالی در عبادت او

مرتبه چهارم

و من کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة

ربه احدا یعنی اگر کسی امید دارد ملاقات رحمت

پروردگار خود را باید بجای بیاورد عمل صالح را و شریک

قرار ندهد در عبادت پروردگار خود احدی را فصل

دهم واجبست بر هر مکلفی اینکه اعتقاد کند که خدا تعالی
مدرک است یعنی احاطه دارد بر هر چیزی و مسلط است بر هر
چیزی و آن همان علم و قدرت است بواسطه آنکه توصیف
فرموده نفس خود را بان قال الله تعالی وهو یدرک الابصار
وهو اللطیف الخبیر یعنی و آن خدای تعالی درک می کند
چشمها را و او دقا درود اناست لطیف اشاره بقدرت است
و خبیر اشاره بعلم پس ادراک قدیم او ذات ازلی حق است
بر طریقی که گفته شد در علم و قدرت و ادراک متعارف از صفات حوادث
افعال است پس خدای سبحانه و تعالی در ازل چنانچه
عالم است و نیست معلومی همچنان او مدرک است و نیست

مدرکی

مدرکی و این حکم صفات ذات است بواسطه آنکه مدرکان
صفات نفس ذاتست بدون مغایرت **فصل یازدهم**
واجب است بر هر مکلفی که ایمان بیاورد و اعتقاد کند
باینکه خدا تعالی مرید است بواسطه آنکه وصف فرموده
نفس خود را باراده پس چون که با ثبوت اینکه اراده
عمل باشد مگر در حالتی که مراد با او باشد بواسطه آنکه
اراده منفک نمیشود از مراد دانستیم باینکه خدای تعالی
وصف فرموده نفس خود را زیرا که اراده از صفات افعالست
و هرگاه بود اراده از صفات ذات هر آینه بود عین ذات
بواسطه عدم تعدد در ذات و هرگاه بود اراده عین

باینکه او مرید است
بواسطه و انطباق دلیل است

ذات هرآینه جایز نبود نفی او بعلت آنکه نفی او در وقتی که
بوده باشد عین ذات یا از صفات ذات نفی ذات
یا اینکه خدای تعالی وصف فرموده نفس خود را بآن نفی
اراده قال الله تعالی اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر
قلوبهم یعنی این جماعت آنچنان کسانی هستند که اراده
نفرموده خدای تعالی آنکه تطهیر کند قلوب ایشان را
پس هرگاه بوده باشد اراده عین ذات هرآینه نباشد
نفی اراده نفی ذات وایضاً صفت اگر بوده باشد بطریقی که
که متصف شود ذات بآن وبضد آن پس آن از صفات
افعال است بواسطه آنکه افعال از برای آنها ضدی است

وصفات

وصفات آنها از برای آنها ضدی است وهرگاه
بوده باشد صفت از جمله صفاتی که متصف نشود ذات
بآن وبضد آن پس آن صفت از صفات ذات
بواسطه آنکه ذات نیست ضدی از برای او پس اول
مثل اراده وکراهت پس بدرستی که گفته میشود و
هو مرید وکاره پس نباشند اراده وکراهت از
صفات افعال ودوم مثل علم وقدرت پس بدرستی
که گفته نمی شود عالم وجاهل وقادر وعاجز پس نباشند
علم وقدرت از صفات ذات پس حق التجدید دت
اراده او مذهب اهل بیت است صلوات وسلامه علیهم و

برین مطلب ثابت است اجماع انبیا واو حق است پس اراده فعل خدای تعالی
وهمچنین کراهت بواسطه انکه صفت فعل خدا است قال الله تبارک
وتعالی ولکن کره الله انبعاثهم یعنی ولکن
کراهت دارد خدای تعالی منبعث شدن ایشان را
فصل دوازدهم در واجب است ایمان بر هر مکلفی که اعتقاد
کند که خدای تعالی متکلم است بواسطه اینکه وصف
فرموده نفس خود را بتکلم قال الله تبارک وتعالی وکلم الله
موسی تکلیما یعنی تکلم فرمود خدای تعالی بحضرت
موسی علی نبینا وعلیه السلام تکلم فرمودنی پس چون که
دانستیم ما اینکه حکیم خطاب نمی کند بچیزی که نمی شناسد

او را مخاطب و ما نمی فهمیم از کلام مگر آنچه که حروف
واصوات مسموعه ملفوظه مرکبه وجمیع کرده اند اهل لغت
براینکه همین اصوات وحروف معنی کلام است واو
اصوات وحروف مرکبه متجدده متفرقه است ووصف
فرموده نفس خود را بتکلم قطع نمودیم باینکه خدای تعالی
اسناد داده نفس خود تکلم را بواسطه ایجاد کلام در چیزی
که میخواهد از خلقش از حیوان ونبات وجماد وتکلم حادث
بواسطه انکه مرکب است وهر مرکبی حادث است و
بدلیل آیه شریفه ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث الا
یعنی چیزی که بیاید ایشان را از ذکری از جانب

پروردگارشان حادث گردیده شده است فصل ۱۳

سیزدهم واجب است بر هر مکلف اینکه اعتقاد کند که نیست

مثل خدای تعالی شیئی پس نیست خداوند عالم جسم و نه عرض

و نه جوهر و نه مرکب و نه مختلف و نه در مکان و نه در جهت بواسطه

آنکه این صفات خلق است و صحیح نیست بر خالق اما آنکه

نیست مثل خدای تعالی چیزی پس بواسطه آنستکه وجود

مشابه میباشد شریک در صفات ذاتیه و آن مقتضی نقص

در ذات حق است بجهة آنکه عدم نظیر کمال است پس باشد

وجود نظیر نقص و کسی که جایز است بر او نقص جایز است

بر او زیاده و کسی که چنین است متغیر و یا ممکن التغیر است

پس بباشد حادث و اما آنکه خدای تعالی جسم نیست

بواسطه آنست که جسم مرکب است و محتاج است باجزای

خود و بمحلی که حلول کند در آن و شخص محتاج حادث

و مصنوع است و اما آنکه خدای تعالی نیست عرض

پس بواسطه آنست که عرض محتاج است در تحقق و

قیام خود بجوهر یا جسم و شیئی بیش از او و هر محتاجی

حادث و مصنوع است و اما آنکه خدای تعالی نیست

بجوهر پس بواسطه آنست که جوهر سوای آنکه بوده باشد

جوهر فرد بنابر قول کسی که ثابت کرده است او را و آن

جوهر فرد آنچنان چیزی است که قابل قسمت نیست

در طول و نه در عرض و نه در عمق یا خط و خط چیزی است
که قابل قسمت است در طول و بس یا بوده باشد سطح
و سطح چیزی است که قابل قسمت است در طول و عرض
یا بوده باشد جسم و جسم چیزیست که قابل قسمت است
در طول و عرض و عمق و در این چهار صورت محتاج است
بمحل و لازم است او را حرکت یا انتقال از آن محل یا
سکون بدرنگ کردن در آن محل و کل اینها حادثند
حلول نمی‌کنند مگر در حادث والله اعلم و اما آنکه خدا تعالی
نیست بمختلف پس بواسطه آنست که مختلف این است
و جز این نیست که می‌باشد مختلف بواسطه تباین اجزاء او

با احوال ذات او و هر دو امر موجب ترکیب است و
ترکیب مستلزم حدوث و اما آنکه خدای تعالی نیست
در مکان پس بواسطه آنست که کسی که در مکان است
مشابه بمکان است پس او از جنس مکان است پس می‌باشد
حادث و بعلت آنکه خدای تعالی یا ثابت است
در مکان پس می‌باشد ساکن یا منتقل می‌شود از آن مکان پس
می‌باشد متحرک و هر کسی که چنین است پس او حادث است
بواسطه مستلزم بودن هر یکی ازین دو مسبوقیت دیگری را
و اما آنکه خدا تعالی نیست در جهتی پس بواسطه آنست که
کسی که بوده باشد در جهتی لازم است او را سکون

یا حرکت و لازم است او را تحدید و حصر در بعض دون
بعض و خالی بودن از او در غیر آن جهه و بودن او
شاغل از برای جهتی که جهه آنجائی اگر او در آن جهه است
و هر کسی که لازم باشد او را شیئی از این امور پس او
حادث است **فصل چهاردهم** واجب است بر هر مکلفی
آنکه اعتقاد کند که خدای تعالی نیست در چیزی و نیست
در او چیزی و ناشی نشده از چیزی و ناشی نشده
از او چیزی و نیست بر شیئی و نیست بر او شیئی و نیست
فوق شیئی و نه تحت شیئی و نسبت داده نشود بشیئی
و نسبت داده نشود باو شیئی بواسطه آنکه کل اینها

صفات حوادث است

صفات حوادث است اما آنکه خدای تعالی نیست
در شیئی پس بواسطه آنست که هر گاه بوده باشد در شیئی
هر آینه میباشد محصور و چیزی که محصور است حادث است
و هر آینه میباشد یا درنگ کننده در آن شیئی پس
میباشد ساکن و یا منتقل می شود از او پس میباشد متحرک
و اما آنکه خدای تعالی نیست در او شیئی پس بواسطه آنست
که هر گاه بوده باشد در او شیئی هر آینه میباشد محل از برای
غیر خود و جسم از آنکه بوده باشد آن غیر قدیم یا حادث
پس میباشد مشغول بغیر و مشغول بغیر حادث است و اما
آنکه خدای تعالی نیست از چیزی پس بواسطه آنست

که هرگاه بوده باشد از چیزی هرآینه میباشد جزو
آن چیز پس میباشد مولود و حادث و اما اینکه خدای تعالی
نیست از او چیزی پس بواسطه آنست که هرگاه بوده باشد
از او چیزی هرآینه میباشد والد از برای او پس میباشد
حادث و اما اینکه خدای تعالی نیست بر چیزی پس بواسطه
آنست که هرگاه بوده باشد بر چیزی هرآینه میباشد
آن چیز حامل از برای او پس لازم می آید که او اقوی باشد
و اما اینکه خدای تعالی نیست بر او چیزی پس بواسطه آنست
که هرگاه بوده باشد بر او چیزی هرآینه میباشد
آن چیز اعلی از خدای تعالی پس میباشد اقوی و اما اینکه

خدای تعالی

خدای تعالی نیست فوق شئی بواسطه دلیلی است که ذکر
کردیم در نبودن او در شئی و اما اینکه خدای تعالی نیست
تحت شئی پس بواسطه دلیلی است که ذکر کردیم در نبودن
شئی در او و اما اینکه خدای تعالی نسبت داده نمیشود
بشئی و نسبت داده نمیشود بسوی او شئی پس بواسطه آنست
که نسبت اقتران ممتنع است از ازل بواسطه آنکه او از
صفات مصنوعات است والله اعلم **فصل یازدهم** واجبست
بر هر مکلفی اینکه اعتقاد کند که خدای تعالی حلول نمیکند
در شئی پس بواسطه آنست که حلول عبارتست
از قیام موجودی بموجودی دیگر بر سبیل تبعیت مثل قیام

فصل ١١

و متحد نمی شود بغیر خود
اما اینکه خدای سبحانه
حلول نمیکند در شئی

اعراض باجسام پس هرگاه فرض شود اینکه خدای تعالی
حلول نموده در چیزی هرآینه لازم می آید که بوده باشد
محتاج باو در تقوم باو پس بوده باشد حادث و اما اینکه
خدای تعالی متحد نمیشود بغیر پس بواسطه آنست که اتحاد
اگر تفسیر شود بچیزی که محال دانسته اورا عقل
همچنانکه گفته اند حکما واو آنست که بگردد دو شیء موجود یک
شیء از غیر زیاده و نقصان و بنابر انفعال از یکی از آن
دو شیء پس او محال است پس چگونه متصف شود بان
وجود حق و اگر تفسیر شود بگردیدن شیء شیء دیگر بانقلاب
و استحاله پس این معنی اگرچه جایز است در ممکنات

مگر انکه

مگر اینکه محال است در واجب تعالی بواسطه اینکه
او عبارت است از نقل شدن شیء از حالی بحال دیگر
و واجب عز و جل نقل نمی شود از حال خود و آنچه نقل می شود
حادث و متغیر است **فصل شانزدهم** واجب است اینکه اعتقاد
کند مکلف آنکه خدای تعالی محال است براو رویت
در دنیا و در آخرت بواسطه آنکه رویت اگر بوده باشد
بقلب و اراده شود بری ذات بحت پس او باطل است
بواسطه آنکه ذات بحت درک نمیکند اورا ابصار
بواسطه آنکه ابصار دور نمیزند در اطراف حجاب عظمت خدای تعالی
پس درک نمی کند ذات اورا مگر خود و اگر اراده شود

فصل شانزدهم

برای علامات او و آثار افعال او پس قلوب درک
می کنند امات خدای تعالی را بواسطه آنکه خدای تعالی
تجلی میکند در قلوب بعظمت خود پس می شناسند
قلوب دلیل بر خدای تعالی را و اگر بوده باشد
رویت بچشم درک نمی کند او را ابصار و او درک می کند
ابصار را بواسطه آنکه شرط ادراک بصر اشیا را آنست
که بوده باشد مرئی مقابل یا در حکم مقابل مثل دیدن
باینه و اینکه نباشد بعید مفرط یا قریب مفرط و اینکه بوده باشد
مستنیر و اینکه بوده باشد در جهتی و خدای سبحانه
نیست معزول از چیزی پس نباشد مقابل و نه در حکم مقابل

دیدن

و نیست خدا تعالی بقریب و نه بعید بلکه خدای تعالی
ابعد است از هر چیزی و اقرب است از هر چیزی پس قرب
و بعد او فوق افراط است و نیست مستنیر از غیر و نه در غیر تا بوده
باشد ذات او درک کرده شده بلکه ظهور حضرت حق ماحی
ما سوا است یعنی محو کرده است غیر خودش را پس اگر تجلی
کند در ما سوا و تجلی نکند قادر نیست احدی اینکه ببیند
او را و نیست در جهتی پس بوده باشد محصور در آن جهت پس
ممکن نیست رویت حق تعالی بواسطه آنکه شروط رویت
جاری نمیشود بر او و بواسطه آنکه ما سوای او در امکان است در
دنیا و عقبا و کسی که در امکان است درک نمیکند کسی را که در

از لاست پس صحیح نیست رویت حق تعالی نه در دنیا
و نه در عقبا **فصل هفدهم** واجب است بر هر مکلفی اینکه
اعتقاد کند اینکه خدای تعالی درک کرده نمیشود بشیئی
از حواس ظاهره که سمع و بصر و ذوق و شم و لمس بوده باشد
و ایضا درک نمی شود بشیئی از حواس باطنه که حس مشترک
و خیال و متصرفه و واهمه و حافظه بوده باشد بواسطه اینکه
خدای تعالی شبیه نیست چیزی از اینها را و مجانس نیست
او را بشیئی و غیر این نیست که درک می کنند چیزی چیزی را
که او از جنس او و مشابه او بوده باشد همچنانکه فرموده است
حضرت امیر ع **انما تحد الادوات انفسها وتشیر الالات الی نظائرها**

وقال الله

وقال الله تعالی **لاتدرکه الابصار وهو یدرک الابصار** وقال الله تعالی
لایحیطون به علما وعلت آنست که حواس
ظاهره و باطنه اینست و غیر این نیست که درک می کنند محدود
و مکیف و مصور و متمیز را و خدای عز و جل نیست حدی از برای
او و نه کیفی و نه صورتی و نه تمیزی تعالی الله عن جمیع ذلک علوا کبیرا

باب ثانی در بیان اصل دویم از اصول خمسه است و آن عدل است

و عدل عبارت است از حکمی که راجع میشود بافعال خدای تعالی
که عام است و منوط است بمکلفین در دار تکلیف که عبارت
از اوامر و نواهی بوده باشد و در دار جزا که عبارت از
ثواب و عقاب بوده باشد و عدل در لغت ضد جور است

و آن عبارت از تساوی است پس افعال خدای تعالی
تعلق میگیرد بمکلفین در دنیا بر جهه عدل یعنی اینکه خدای تعالی
تکلیف نمیکند ایشان را مگر بچیزی که طاقت دارند از چیزهایی
که در او است صلاح ایشان با اینکه میباشد جزای ایشان
زاید بر قدر تکلیف در طاعت بقدر فعل مکلف در معصیت تا
حاصل شود فایده در تکلیف ایشان و در خلق کردن ایشان
در دار تکلیف منفعت ایشان است بواسطه اینکه خدای تعالی
غنی است از هر چیزی که سوای اوست و این است و جز این نیست
که راجع میشود فایده تکلیف بسوی ایشان و چونکه میباشد
خدای عز و جل که جاری میشود بر او احوال خلقش میباشد رضای

او عبارت از

او عبارت از فضل او و میباشد غضب او عبارت از
عدل او بواسطه اینکه خدای تعالی غضب نمیکند بر کسی که معصیت
کرده است او را بواسطه اینکه معصیت کرده است پس خدای
تعالی تشفی کند از کسی که عاصی است و این است و جز این
نیست که غضب او در حقیقت عبارتست از ایجاد مسببات
با سباب آنها در معصیت سبب تام از برای ایجاد عقوبت
خاصه بواسطه آن معصیت پس ایجاد میکند خدای سبحانه
آن عقوبت را بمقتضای آن معصیت مگر اینکه عفو فرماید در
وقتی که بخواهد بواسطه اینکه عفو خدای تعالی مانع است از آن
مقتضی پس در وقتی که حاصل نشود مانعی از عفو خدای تعالی

نام میشود بسبب معصیت پس خلق میکند خدای تعالی بواسطه آن
معصیت آن عقوبت را و آن خلق حقیقة غضب خدای تعالی است
و نیست غضب خدای تعالی مثل غضب خلق که عبارت باشد
از غلیان دم قلب پس منبعث شود از او انتقام و حاصل شود
تشفی از برای مخلوق و خدای تعالی متعالی است از صفات
مخلوقین و اما حکم افعال اختیاریه عباد و آن افعال اختیاریه
افعال انچنانیست که قادر است مکلف اینکه بجا بیاورد او را
و بجا بیاورد ضد او را پس بدان بدرستی که جمیع مخلوقات
از ذوات و صفات و افعال نیست و جز این نیست که متقوم ا
و میباشد شیئی بامر خدای سبحانه تعالی پس میباشد شیئی

ازانها

از انها مستقل بنفسه و نه در فعل خود و چون که اراده کرد حق تعالی
از بندگان طاعت خود را و امر کرد ایشان را و تمکن نبود
مکلف از فعل طاعت مگر در وقتی که بوده باشد متمکن از
ترک آن پس بجا بیاورد طاعت را باختیار خود خلق
فرمود خدای تعالی آن مکلف را از نور و ظلمت و قدرت
داد او را بواسطه آن نور و ظلمت متمکن از فعل طاعت و معصیت
پس عبد و افعال عبد قائمند بامر خدای سبحانه پس نیست
شیئی مگر بامر خدای تعالی مگر اینکه مکلف فاعل فعل خود است
از غیر اینکه بوده باشد کسی شریک در آن فعل پس کسی که گفته است
که فاعل فعل صادر از عبد خدای سبحانه است از خیر و شر او

و نیست از برای عبد در شیء از افعال خود مدخلیتی و نه نسبتی بلکه
خدای تعالی فاعل فعل عبد است و سبب آن فعل است پس
همچنان که خدای تعالی خالق عبد است همچنان خالق افعال
عبد است چنانچه قائل این مذهب اشاعره است پس بتحقیق
که نسبت داده است خدای تعالی را بظلم بعلت آنکه لازم
می آید ایشان را اینکه خدای تعالی جبر کند بندگان را
بر معاصی و عقاب کند ایشان را بر آن و کسی که گفته است اینکه
عبد فاعل فعل خود است از غیر مدخلیت غیر در شیء از آن
افعال بلکه عبد مستقل است بفعل خود نیست مانعی از برای او از آن
فعل و نه خاذی از آن فعل و الا لازم می آید که مستحق نشود ثواب را

و متوجه

و مستوجب نشود عقاب را پس بتحقیق که معزول کرده است
خدای سبحانه را از ملکش و سلطنتش چنانچه مذهب مفوضه از معتزله است
و این دو فرقه خارجند از طریق حق و صراط مستقیم بواسطه
آنکه طایفه اولی مفرط اند و طایفه ثانیه مفرط و حق قول الحکم اوسطها است
چنانچه فرموده حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه
لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی نیست جبری
باینکه گفته شود که خدای عز و جل جبر کرده است عباد را
بر معاصی بواسطه آنکه اگر چنین باشد هر آینه جایز نیست اینکه
عذاب کند ایشان را بر معاصی و الا لازم می آید ظلم و ما ربک
بظلام للعبید و لا تفویض باینکه گفته شود که خدای سبحانه

تفویض فرموده بعباد و نیست از برای احدی در افعال
عباد بواسطه اینکه اگر چنین باشد هر آینه لازم می آید که بوده باشد
در ملک خدای چیزی که قادر نیست اینکه بوده باشد پس
میباشد معزول از ملکش و سلطانش بل امر بین الامرین یعنی
عبد فاعل فعل خود است بر جهة اختیار از غیر اکراه
و اجبار و لاکن بتقدیر خدای سبحانه در فعل عبد پس ما دام
قدر تمام نمیشود فعل عبد ممضی نیست و معنی این مطلب است
که خدای سبحانه محافظت کننده است عبد را در چیزی که
صادر میشود از او از افعال او زیرا که بدون حفظ خدای تعالی
نمی باشد عبد و نه افعال او چیزی پس مادامی که عبد

محفوظ

محفوظ البقا است پس او شیئی است و افعال صادره از او
شیئی است پس عبد محفوظ فاعل است از برای فعل خود بطریق
استقلال از غیر مشارکت با خدای تعالی پس معنی قول ما
که میگوییم که عبد فاعل فعل خود است بالله لا بدون الله
ولا مع الله چیزی است که اشاره کردیم بسوی او پس بدرستی که
او راهی است باریک و دریائی است گود پس بفهم آنچه ما
ذکر کردیم از برای تو زیرا که نیست غیر او مگر جبر یا تفویض و این است
عدل در افعال عباد پس اگر نافرمانی کردند پس باختیار ایشان
و بموافق قدر خدای تعالی است و هر گاه میخواستند اطاعت
میکردند پس چون که اختیار کردند معصیت را جاری شد بر ایشان

لازم معصیت که عقاب بوده باشد و ظلم نکرده است خدای
تعالی ایشان را بجهه اقدام کردن ایشان بر معصیت از غیر اضطرار
و اگر اطاعت کرده‌اند پس باختیار ایشان است و بتوفیق قدر
حق تعالی و اگر میخواستند معصیت میکردند پس چون اختیار کردند
طاعت را جاری شد بر ایشان لازم طاعت که عبارت از
ثواب بوده باشد و مستحق شدند ثواب را بجهه اقدام کردن ایشان
بر طاعت از غیر اضطرار پس میباشد معصیت ایشان موافق قدر
خدا تعالی نمی باشد بدون این موافق و لازم نیست ایشان را
جبر بواسطه متمکن بودن آنها در این هنگام از طاعت بواسطه
موافقت قدر خدای تعالی پس اختیار کردن ایشان حق فعلین را

مفارقت

مفارقت نمیکند او را قدر بواسطه آنکه او تمام نمیشود بدون
قدر پس نباشند بندگان مستقل در فعل خیر و شر با تقدیر
خدای تعالی هر یک از دو فعل را که اختیار کند پس نکردند
مگر بتقدیر حق تعالی و نیست این تقدیر واجب این است و
جز این نیست که او تقدیر اختیار است پس بفهم که بسیار
دقیق است

الباب الثالث فی النبوة

و در آن چند فصل است

فصل اول

بدان بدرستی که
خدای سبحانه و تعالی چون که میباشد غنی مطلق محتاج
نیست بچیزی پس خلق فرمود بمقتضای کرم و فضل خود
خلق را از برای آنکه برساند ایشان را بچیزی که میخواهند
از فضل و کرم و چون که میباشد حق تعالی حکیم واجب است که

بوده باشد چیزی که تفضل میکند او را جاری بر مقتضای
حکمت پس تکلیف فرمود خلق خود را بچیزی که مستحق میشوند بواسطهٔ او
برسیدن آن فواضل بروجهی که خارج شود تفضل او از عبث
و چون که بودند جمیع خلق مخلوقین که نمیدانستند چیزی را که
در او صلاح ایشانست بواسطه انکه او را نمیدیدند مگر خدای
سبحانه تعالی و درک نمیکرد او را ابصار و قادر نبودند خلق
بر تلقی از ذات حق واجب شد در حکمت اینکه اختیار کند
از خلق خود شخص قوی که قادر باشد باعانت خدای تعالی بر
تلقی از او و تا ادا کند بسوی خلق از جانب حق عز و علا
بیان چیزهائی که اراده کرده است از ایشان از چیزهائی

که در

که در او صلاح دنیا و اخرت ایشانست بواسطه انکه این
لطف است بخلق و موقوف است دواعی اراده حق تعالی بر تخلیق
صلاح نظام ایشان در دو نشأه بر آن لطف پس میباشد واجب
و او نبی است صلوات الله علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین
و چون که خواهش میکنند حکمت اینجا و خلایق را در اوقات متعدده
متعاقبه و بودند مشترک در چیزی که خلق شده بودند از برای
او و در چیزی که اراده میشود از ایشان واجب در حکمت
انکه مبعوث کند خدای سبحانه در هر امتی رسولی را از ایشان
تا ادا کند بسوی ایشان و برساند ایشان را بچیزی که اراده
کرده است خدای تعالی از ایشان بواسطه انکه ایشان

نمیدانست مگر چیزی را که تعلیم کند خدای تعالی ایشان را
تا منتهی شد نبوت به نبی ما محمد بن عبد الله صلوات الله و سلامه
علیه که خاتم النبیین است **فصل دویم** چونکه بپا شد نبوت از
مقتضیات عدالت پس واجبست که بوده باشد بر وجه
اکمل تا حاصل شود فایده بعثت و وجه اکمل آنست که ظاهر گرداند
حق سبحانه و تعالی در دست کسی که مبعوث فرموده آنرا بنبوت
معجزه که واقع نشود از ابنای جنس او مثل آن و بوده باشد
آن معجزه خارق عادت و مطابق از برای ادعای نبی ص
و بوده باشد از جانب حق تعالی مصدق از برای دعوای
نبوت و آنکه بوده باشد نبی صحیح النسب طاهر المولد و مستقیم الخلقه

خالی

خالی از احوالی که متنفر شوند قلوب از آنها و در خلق او و خلق او بطریقی
که طعن زنند بر او اهل زمان او بچیزی و آنکه بوده باشد صادق
القول و معهود نباشد از او نه کذبی و نه خیانتی و نه جمعی
در شیئی از امور دنیا و آنکه بوده باشد اعلم و اتقی و ازهد اهل
زمان خود و بیشتر عمل کند بمقتضای اوامر و نواهی که از جانب
حق تعالی تبلیغ نماید و بوده باشد مطهر از جمیع رذایل و نقص
ظاهره و باطنه بطریقی که نشناسد او را اهل زمان او و امت او
که بنا شد از برای او و در میانه امت نظیری در هر صفت
و کمالی و آنکه بوده باشد معصوم از جمیع گناهان صغیره و کبیره
پیش از بعثت و بعد از بعثت از اول عمر تا آخر عمر و از سهو

ونسیان و از هر چیزی که تعلق بورزند رغبت بواسطهٔ آن
از قبول امر او و نهی او تا حاصل نشود بواسطهٔ او شک در آن
یا توقف در نبوت آن بعلت آنکه حجت خدای تعالی بالغه است
و نبوت حجت خداست بر بندگان خود و هرگاه جایز بود آنکه
بیابد احدی از مکلفین خدشه در نبوت هر آینه قائم نشده بود حجت
خدای تعالی برا و در وقتی که شناختی صفات نبی را پس نبی
این امت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن
عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن
غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن
الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن یسع بن همیسع بن

سلامان

سلامان بن نبت بن حمل بن قیدار بن اسمعیل بن ابرهیم بن
تارخ بن ناخور بن شروغ بن هود بن فالغ بن شالخ بن
ارفخشد بن سام بن نوح بن ملک بن متوشلخ بن
اخنوخ بن ادریس بن الیارد بن مهلائیل بن قینان بن
شیث بن آدم علی نبینا و علیه السلام است بواسطه
آنکه آن جناب ادعای نبوت فرمودند و ظاهر فرمودند
معجزه را بر دست خود و هر که چنین باشد نبی است پس آن
جناب نبی است و متواتر است در میان مسلمانان و غیر
آنها از جمیع اهل دنیا که ظاهر شد مردی در مکه مشرفه که اسم
او محمد بن عبد الله علیه الصلوة و السلام بود و ادعا فرمود

نبوت را و اظهار فرمود خداوند عالم معجزه را بر دست او
مطابق مدعای او پس بپا شد نبی ما و این تواتر بوجه قطع است
و ایضاً متواتر است در میان جمیع اهل ارض اینکه انجناب
خاتم النبیین است پس نمی باشد نبی بعد از آن جناب و نه با
انجناب پس واجبست اینکه بوده باشد نبی ما مرسل
بناس کافه بواسطه اینکه ایشان مکلفند و صحیح نیست تکلیف
آنها بغیر حجت و ثابت نیست حجت از برای خدای تعالی
بر خلق مگر بر نحو مذکور پس ثابت شد نبوت آن جناب
متواتر در نزد جمیع مکلفین **فصل سیم** اما معجزات
انجناب پس بسیار است و شمرده اند علمای امت هزار

در بیان معجزات انجناب

معجزه

معجزه از جمله انها انشقاق قمر و جوشیدن آب از میان
انگشتان انجناب و سیر کردن خلق کثیر از طعام بسیر و تکلم
بعیر و تسبیح حصا در کف دست انجناب و ناله کردن ستون
مسجد و غیر اینها است و از جمله انها قرآن عزیزی است که **لا یاتیه**
الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و به تحقیق که جمع شدند فصحای
در ان عصر و مکیدند مکر اعانت کردند که یک سوره بمثل قرآن
بیاورند و عاجز شدند و او باقی است تا فنای عالم و نبود
هیچ پیغمبری که معجزه او بعد از او موجود باشد
پس همین یک دلیلی است بر اینکه انجناب خاتم پیغمبران است
و نیست بعد از او نبی و ایضاً خداوند عالم خبر داده بر این معنی

یعنی ستون حنانه از دوری انجناب
که قبل از نصب کردن منبر
انجناب تکیه بر ان مینمودند
ناله کرد

پس فرمود ما کان محمّد ابا احدٍ من رجالکم ولکن رسول الله
وخاتم النبیّین وخداوند سبحانه کذب از او صادر نمی شود
بواسطه آنکه کذب قبیح است وخداوند عالم که غنی مطلق است
مرتکب فعل قبیح نمیشود وایضاً خبر داده است خداوند عالمیان
در کتاب خود پس فرمود ما اتیکم الرسول فخذوه وخبر داده است
آنجناب که لا نبی بعدی پس میباشد این کلام حق وایضاً آن
جناب افضل بودند از سایر انبیا وجمیع مخلوقات بواسطه
قول آنجناب انا سید ولد آدم ولا فخر وایضاً فرمودند
از برای فاطمه زهرا سیده نسا صلوات الله علیها ابوک
خیر الانبیاء وبعلک خیر الاوصیاء وآنجناب معصوم بودند

ونطق

ونطق نمی فرمودند از روی هوا وهوس نفسانی ولا ینطق عن
الهوی ان هو الا وحیٌ یوحی پس میباشد قول آنجناب صدق
وبودن آنجناب افضل خلق حق وهمچنین اجماع کرده اند علماء
اثنی عشری برآنکه آنجناب سید کاینات است ودر حدیث
قدسی وارد شده است که لولاک لما خلقت الافلاک پس
بعلت وجود آنجناب خلق شد افلاک واو سید ولد آدم است
پس آنجناب بهترین همه خلق خداوند عالم است باب چهارم در امامة

فصل اول

ودر آن چند فصل است چون که ثابت شد آنکه نبی ص لطف است ودر تمام
نمیشود لطف مر امر عالم وباقی نمی ماند مگر باو تا روز قیامت بواسطه
آنکه نبی ص رساننده است از جانب خدای تعالی واداء

کننده است بسوی خلق خیری را که باو است بقای ایشان
مادام التکلیف و خیری را که باو است سعادت ابدی ایشان و خیری
که ادا می شود از جانب حق تعالی متجدد میشود آناً فآناً بحسب احوال
مکلفین باز دین و شریعت باقی نمی ماند تا آخر تکلیف بلکه جاری
میشود بر او تغییر و موت بجهت آنکه آنجناب بنده ایست مخلوق
و جایز نیست در حکمت رفع حکم نبوت او بواسطه آنکه آنجناب
لطف واجب است مادام التکلیف باقیا واجب است در حکمت نصب
خلیفه که قایم باشد مقام نبی صلی الله علیه وآله و ادا کند
از آنجناب بسوی امت احکام آنجناب را حافظ باشد بر شریعت
آنجناب را قایم باشد بسنت نبی تا باطل نبود حجت خدای تعالی

که بالغه است

که بالغه است بر خلق مکلفین و ایضاً امام در نزد ما از جمله اعظم
ارکان دین است و ایمان ثابت نمیشود بدون آن و در نزد
عامه اگرچه امامت نیست از ارکان دین بلکه او از فروع
دین است لکن از مسائل جلیله و مطالب عظیمه است پس چگونه
جایز است استبداد در مثل این حکم باختیار مکلف و اراده
آن و اگر چنین امری جایز بود هر آینه باید جایز باشد در
چیزی که او پست تر است از احکام فروع دین و حال آنکه
جایز نیست و ایضاً شارع مقدس تصریح فرموده بر عدم خیره
وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امراً ان یکون لهم
الخیرة من امرهم پس میگوییم بآنکه خداوند

عالم حکم فرموده بترک امامت پس جایز نیست از برای آن
حضرت باثبات امامت ویا آنکه حکم فرموده باثبات
امامت پس میباشد مثل غیر آن از احکام شرعیه که تصریح
فرموده خداوند عالم بر آنها واهمال نفرموده آنها را وهمین مطلوب
ماست وایضاً قول باختیار ونصب امام بقول مکلفین تقدم
من یدی الله است وبتحقیق که نهی فرموده خداوند عالم
از آن پس فرموده یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله
ورسوله وایضاً خدای تعالی در نهایت رأفت ورحمت
وشفقت بر بندگان پس چگونه مهمل میگذارد امر نصب رئیس را
با شدت حاجت باو ووقوع نزاع عظیم در ترک آن ودر وا

گذاردن

گذاردن باختیار مکلفین پس بدرستیکه هریک از مکلفین
اختیار میکند رئیسی را واین فتح باب عظیم الفساد است ومنافی
با حکمت الهی است وایضاً بیان فرموده خداوند عالم
جمیع احکام شریعت را اجل آنها وادون آنها حتی
بیان فرموده کیفیات اکل وشرب واحکام تخلی وغیر
آنها را پس چگونه مهمل وامیگذارد مثل این اصل عظیم را
وقرار میدهد امر آنرا باختیار مکلفین با علمش باختلاف
آنها وتباین آراء آنها وتنافر طباع آنها وادله بر اثبات
مذهب حق وابطال مذهب مخالف بسیار است لکن در این
مختصر بهمین قدر اکتفا نمودیم ولابد است اینکه بوده باشد در خلیفه

جمیع چیزهائی که ذکر شد در حق نبی صلعم از بودن ان اعلم اهل

زمان و اتقی و اعبد و ازهد و انجب انها و غیر انها و بودن

آن معصوم از ذنوب صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر

عمر و معصوم از کذب و خطا و نسیان و غیر انها از جمیع امور

که اعتبار شد در حق نبی صلعم مگر نبوت بواسطه انکه ثابت شد

که آنجناب خاتم النبیین است پس بعث نبی بعد از ان در

راه اشتراط این شرایط در خلیفه انست که خلیفه قائم مقام نبی

میباشد در جمیع چیزی که احتیاج دارند مکلفین از احکام

بواسطه انکه خلیفه حافظ شریعت نبی است و وجود او لطف است

از جانب خدای عز و جل و واجبست بر خدای تعالی در حکمت چنانچه واجب

نبوت بر

نبوت بر حد واحد پس لابد است انکه بوده باشد خلیفه

متصف بصفات نبی صلعم بطریقی که قطع حاصل شود از برای مکلفین

بانکه آن حجت خدا است و قول آن قول خدا و رسول است

و واجب است اطاعت او و تسلیم او و در و سوی او بر جهت

قطع و لابد است انکه بوده باشد خلیفه مطهر و منزه از هر چیزی

که باعث نفرت قلوب و عدم اطمینان در جمیع احوال است

و کسی که متصف باشد باین صفات مطلع نمی شود بر او مگر کسی

که مطلع است بر سرایر و عالم است بر ضمایر و او خدا است

و پس بعث امر خلافت مگر بنص خاصی از جانب حق بشخص

خاص و او این معنی لطف و واجب است و از مقتضیات

عدل و قادر حکیم اخلال نمیکند بواجب بواسطه اینکه اخلال
بواجب قبیح است و قبیح از خداوند عالم صادر نمیشود
بواسطه آنکه غنی مطلق است و نبود در میان امت کسی که جمع باشد
در او شروط نبوت مگر علی بن ابی طالب ع بواسطه اینکه آنجناب غیر نبوت ح
معصوم بود از هر رذیله که معصوم بود از او نبی ص و مشارک بود
با نبی ص در هر فضیلتی مگر نبوت و به تحقیق که تصریح فرموده خدای سبحانه
بر ولایت او در کتاب خود پس فرمود انما ولیکم الله و
رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
پس به تحقیق که متواتر شده روایات و کلام مفسرین از دو فرقه با اینکه
این آیه مبارکه نازل شده در حق علی بن ابی طالب صلوات الله

وسلامه

و سلامه علیه در وقتی که تصدق فرموده اند انگشتر مبارک خود را
در حال رکوع و انکار نمی کند این مطلب را احدی پس اثبات
فرموده خدای تعالی از برای علی بن ابی طالب بنص کتاب
خود چیزی را که ثابت فرموده از برای خود و از برای رسول خود
از ولایت و به معنی مولا در اینجا مگر اینکه او اولی است
با ایشان از نفسهای ایشان در هر شیئی از امور دین و دنیا
و آخرت ایشان و ایضا همین ولایت را ثابت فرموده خداوند
و رسول او در روز غدیر خم از برای علی بن ابیطالب بنا بر
طرق متعدده که روایت کرده اند او را دو فرقه بحدی که رسیده است
حد تواتر را باعتراف خصم و آن حدیث این است که روی

زرارة بن اعين قال سمعت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام
قال لما خرج رسول الله الى مكة في حجة الوداع فلما انصرف منها
وفي خبر آخر وقد شيعه من مكة اثنى عشر الف رجل من اليمن
وخمسة آلاف رجل من المدينة جاءه جبرئيل في الطريق فقال له
يا رسول الله ان الله تعالى يقرئك السلام وقرأ هذه الآية
يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك فقال له رسول الله
يا جبرئيل ان الناس حديثوا عهد بالاسلام فاخشى ان يضطربوا
ولا يطيعوا فعرج جبرئيل الى مكانه ونزل عليه في اليوم الثاني و
كان رسول الله نازلا بغدير فقال له يا محمد قال الله تعالى
بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته فقال

له جبر

له يا جبرئيل اخشى من اصحابي ان يخالفوني فعرج جبرئيل
عليه السلام ونزل عليه في اليوم الثالث وكان رسول الله ص
نازلا بموضع يقال له غدير خم فقال له يا رسول الله قال الله تعالى
يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما
بلغت رسالته والله يعصمك من الناس فلما سمع رسول الله
هذه المقالة قال للناس انيخوا ناقتي فوالله ما ابرح من هذا المكان
حتى ابلغ رسالة ربي وامر ان ينصب له منبرا من اقتاب
الابل فصعدها واخرج معه عليا عليه السلام وقام قائما
وخطب خطبة بليغة وضع فيها وزجر ثم قال في آخر الكلام
يا ايها الناس الست اولى بكم منكم قالوا بلى يا رسول الله ثم قال

ثم یا علی قم فقام علی فاخذ بیده فرفعه حتی رای بیاض ابطیه
ثم قال الا من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله ثم نزل من المنبر
فجاء اصحابه الی امیر المؤمنین ع وهنوه بالولایه اول من قال له
عمر بن الخطاب علیه اللعنه والعذاب وابوبکر بن ابی قحافه علیه اللعن
والطعن والکثافه وعثمان بن عفان علیه الطرد والعقوبت والنحوسته
والسلاسل والاغلال والنیران فقال له یا علی اصبحت مولای ومولا کل
مؤمن ومؤمنه ونزل جبرئیل علیه السلام بهذه الایه الیوم اکملت لکم دینکم
واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا واین حدیث قول
کسی است که خداوند عالم درحق او فرموده وما اتیکم الرسول

فرموده

فرموده وما نهیکم عنه فانتهوا وایضا فرموده درحق انجناب
فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنه او یصیبهم عذاب الیم
وایضا فرموده ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین
ثم لقطعنا منه الوتین وتحقیق که روایت کرده اند سنی وشیعه
اینکه پیغمبر خدا ص فرمودند علی اقضاکم وفرمودند علی مع الحق
والحق مع علی یدور معه حیث ما دار وامثال اینها پس چونکه
ثابت شد که حضرت امیر نفس نبی بود که شنیدی ومعصوم بود
ومسدد بود از جانب خداوند عالم بود ودور میزد باحق در هر جا که
دور میزد وثابت شد اینکه انجناب هدایت پیغمبر نموده بسوی
حق وقائم نشد دلیلی بر اینکه غیر انجناب از صحابه این مرتبه

باشند و ادعا نکرد احدی از امت عصمت را از برای احدی
از صحابه چنانچه ادعا شد از برای آنجناب و کسیکه هدایت
میکند بسوی حق احق است باینکه متابعت کرده شود و گرفته شود امام
ولی روی کرده شود و بواسطه آنکه آنجناب جدا نمی شد از حق
و جدا نمیشد حق از ایشان و دور میزد حق با آنجناب در هر جا
که دور میزدند پس این حدیث نصی است روایت شده از دو
فرقه انکار نکرده او را احدی علاوه بر آنکه آنجناب نبودند با
باطل در حالی از احوال و همین معنی عصمت است پس ثابت شد در نزد
هر منصف و طالب حقی بر جهت قطع از مثل این حدیث و این آیه
آنکه علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه خلیفه رسول خدا

بود بدون فاصله بواسطه آنکه آنجناب هدایت میفرمودند بحق
بعلت آنکه مفارقت نکردند حق را و حق مفارقت نکرد ایشانرا
پس آنجناب احقند باینکه متابعت کرده شوند بحکم خدای سبحانه
در کتاب او بر بندگان او ومن لم یحکم بما انزل الله اولئک
هم الکافرون ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم
الظالمون ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون
پس آنجناب آنچنان کسی بود که اذهب الله عنهم الرجس
و طهرهم تطهیرا پس آنجناب معصوم بودند بنص کتاب و قول
جناب رسول خدا ص و نص وارد در امامت آنجناب بخصوص
از خدا و رسول وارد و ادعا نکرد احدی از مسلمین این مطلب را

از برای احدی از صحابه الحمد لله رب العالمین والعاقبة
للمتقین انشاء الله تعالی **فصل دوم** و علتی که موجب نصب علی بن ابیطالب
صلوات الله وسلامه علیه است بعینه علتی است که موجب نصب
پسر آن حضرت امام حسن علیه السلام است پس حضرت امام حسین
صلوات الله علیه پس علی بن حسین پس محمد بن علی پس جعفر بن
محمد پس موسی بن جعفر پس علی بن موسی پس محمد بن علی پس علی بن
محمد پس حسن بن علی پس حضرت قائم محمد بن الحسن صلوات الله
علیهم اجمعین و جمیع چیزهائی که اعتبار شده در خلافت علی بن ابیطالب
و قائم بودن آنجناب مقام رسول خدا و بودن آنجناب حجة خدا
بر خلق الی غیر ذلک از چیزهائی که اشاره بودیم بنوع آنها

در حق

آنجناب از کمالات و فضایل معتبره در وسایط میانه خداوند
عالم جل شانه و خلق کل آنها معتبر است در هر یک از ائمه علیهم السلام
و همچنین خصوص نص بر هر یک از ایشان از جانب حق تعالی وارد است
همچنانکه صریح حدیث لوحی است که روایت فرموده جابر بن عبد الله
انصاری و غیر آن از قرآن و احادیث قدسیه وارد از رسول
خدا صلی الله علیه و آله و از نص هر سابقی بر لاحق در هر یک
از اینها به تواتری است که موجب قطع است مگر از برای کسی که
مسبوق باشد ذهن آن بشبهه و بواسطه آنکه این امر واجب است
بر خدای عز و جل و خدای عز و جل اخلال نمی کند بواجب لعلت
عموم علم و قدرت او و غنا مطلق **فصل سوم** در اثبات اینکه

اعتقاد بکند مکلف انکه حضرت قائم عجل الله فرجه حی و موجود است
اما در نزد ما بواسطه اجماع فرقه محقه بر اینکه آن جناب
حی و موجود است با انکه پر کند زمین را از قسط و عدل
همچنانکه پر شده است از جور و ظلم و انجناب پسر امام
حسن عسکری علیه السلام است و غائب است و اجماع شیعه
اثنی عشری تابع است از برای اجماع ائمه آنها صلوات الله
علیهم و اجماع اهل بیت علیهم السلام حجت است بواسطه انکه
خداوند عالم فرموده اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا در حق ایشان پس مطهر باشند
قول ایشان حجت بواسطه انکه ایشان نمیگویند مگر حق را
و اما اجماع شیعیان ایشان پس او حجت است بواسطه انکه

کاشف است

کاشف است از قول امام معصوم و اما در نزد عامه پس
بسیاری از ایشان قائلند بقول ما و بعضی از ایشان
میگویند که انجناب الان موجود نشده و بعضی از ایشان
قائلند باینکه او عیسی بن مریم است و حدیثی که روایت
کرده اند دو فرقه از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
الطاهرین که فرموده اند من مات و لم یعرف امام زمانه مات
میتة جاهلیة رد میکند قول این دو فرقه را بواسطه انکه این
این حدیث صادق است در این زمان پس در این زمان
هر که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را مرده است مرده
جاهلیه و صحیح نیست این مطلب مگر در وقتی که بوده باشد

امام موجود و الآن وجود آنجناب لطف است تا دائمی
که تکلیف باقی است پس صحیح نیست وجود تکلیف بدون لطف موجود
بواسطه آنکه لطف شرط تکلیف است و مشروط منعدم می شود
در نزد عدم شرط پس هر کس که قایل نیست باینکه آن جناب متولد
شده است قایل است بآنکه آنجناب موجود است زیرا که
کرا احدی نگفته که آنجناب متولد شد و فوت شد و کسی که
مستبعد شمرده است وجود آنجناب و طول عمر آنجناب را
پس خطا کرده بواسطه آنکه خدای عز و جل قرار داده است
دلیلی که ممکن نیست رد آن و آن خلقت حضرت خضر ع
و جد او جناب هود علی نبینا و علیهما السلام بواسطه آنکه

آنجناب

آنجناب متولد شد در زمان حضرت ابراهیم علی نبینا و
علیه السلام و الآن باقی است بلکه او حی است تا نفخ صور و آن
علامتی است داله بر وجود حضرت قایم عجل الله فرجه این از سعدا
و اما از اشقیا پس ابلیس علیه اللعنه و العذاب که دشمن خدا است
باقی است تا روز قیامت همچنانکه نص کتاب خداوند عالم است
پس در وقتی که جایز باشد بقای دشمن خدا و بقای خضر بجهت
مصالحی که جزئی است بالنسبه بمصلحت بقای محل نظر خدای سبحانه
و قطب وجود پس چگونه جایز نباشد بقای کسی که موقوف است
جمیع نظام در دنیا و دین و آخرت بر بقای او و ایضاً
وارد شده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که لو لم یبق

من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج
رجل من اهل بیتی او من ذریتی او من ولدی اسمه کاسمی
وکنیته ککنیتی و یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما
و این حدیث متفق علیه رد میکند قول ان بعض عامه را که قائل
شده بود که انجناب عیسی بن مریم است بواسطه که انجناب نیست
از ذریه و اهل بیت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و کسی که قائل شده است
باینکه انجناب مهدی عباسی است تکذیب میکند او را این
حدیث نیز بواسطه آنکه مهدی عباسی نیست از ذریه انجناب
پس باقی نماند از برای منصف طالب حق مگر آنکه قائل شود
باینکه انجناب دوازدهم از ائمه علیهم السلام و نهم از ذریه جناب

سید الشهدا

سید الشهدا علیه السلام است اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه
و ملقنا نجد منه و نور عیوننا بنور جماله اللهم صل علی محمد و آله
محمد صلوات الله علیه و علی جمیع ابائه و لعنة الله علی اعدائه
اللهم اصلح کل امر من امور دنیانا و آخرتنا ببرکته فصل دوم
و واجبست بر هر مکلفی اینکه اعتقاد کند وصایت اوصیاء
انبیا علیهم السلام را و اینکه ایشان و انبیاء صلوات الله
علیهم گفته اند حق را از جانب خدای تعالی بواسطه
اینکه خدای سبحانه ثنا فرموده ایشان را بطاعت و اجابت
و عبادت و ذکر و شکر و کسی که ثنا کند خدای تعالی او را
و قول او و عمل و محل او حق و صدق است و واجبست اینکه

ایمان بیاورد شخص بهرچه نازل فرموده خدای عز و جل
بر انبیاء و اوصیاء خود از کتب و وحی و بچیزی که اداء
فرموده او را ملائکه بسوی ایشان بواسطه آنکه خدای تعالی
خبر داده است باین مطلب و خبر داده است بان نبی خدا
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حجج خدای تعالی که صادر
شده اند و هر مطلبی که چنین باشد پس او حق و صدق است و باید
شهادت بدهد شخص مکلف از برای ایشان باینکه ایشان
تبلیغ فرمودند چیزی را که نازل فرموده بود خدا بسوی ایشان
و ادا فرمودند به بندگان خدا چیزی را که امر فرموده بود
ایشان را بادای آن فهل علی الرسول الا البلاغ المبین

باب پنجم

چند فصل است فصل اول در آنکه

باب پنجم در معاد است و در آن واجب است بر هر مکلفی آنکه اعتقاد
کند وجوب معاد را یعنی عود ارواح باجساد در روز قیامت
و تفصیل آن این است که در وقتی که بمیرند مردم میباشد
ارواح آنها بر سه قسم است روح او بجنان دنیا و متنعم است
در آن پس در وقتی که حاضر شود روز جمعه و عید طلوع
فجر ثانی می آورند ملائکه از برای ایشان اسبهای از نور
که بر آن اسبهاست قبه های از یاقوت و زمرد و زبرجد
و مروارید پس سوار میشوند و طیران میکنند در میان آسمان
و زمین تا اینکه می آیند در وادی السلام پس باقی میمانند
در آنجا تا اول زوال پس اذن میگیرند از ملائکه و میروند

یکی از آنها آنست که از محض
ایمان است و این هستم

بزیارت اهل خود تا آنکه بگردد سایه شاخص مثل شاخص
پس صیحه میزنند بانها ملائکه پس سوار میشوند و طیران میکنند
بغرفات جنان دنیا و متنعم اند در آن و همچنین تا رجعت آل محمد
صلی الله علیه و آله پس رجوع میکنند بدنیا و هر که کشته
شده است در دنیا عیش میکند در رجعت بضعف عمر خود
در دنیا تا بمیرد و هر که مرده است در دنیا رجوع میکند
تا کشته شود پس در وقتی که بلند میکند خدای تعالی محمد
صلی الله علیه و آله و اهل بیت انجاب را از زمین
باقی میمانند مردم چهل روز پس میدمد اسرافیل نفخه صعق را
پس باطل میشوند ارواح و سایر حرکات پس میت حسی

و نه محوی

و نه محسوسی و اما اجساد آنها پس میپایند آنها را روح از
جنان دنیا تا نفخه صور و اجساد متفرق میشود اجزای آنها
و باقی میمانند مستدیر در قبور مثل ریزه طلا در دکان زرگر و قسم
دیگر آنست که از محض کفر است و این قسم در وقتی که میمیرد
محشور میشود ارواح آنها در پیش مشرق که معذب میباشند
بحرارت آفتاب پس در وقت غروب آفتاب محشور میشوند
به برهوت که بیابانی است در حضرموت و معذب میشوند
در آنجا تا صبح پس میکشانند ایشان را ملائکه عذاب بمکان
طلوع آفتاب و همچنین است احوال ایشان تا نفخه صعق
پس باطل میشود ارواح ایشان این بود حال ارواح

ایشان و اما اجساد انها پس مبتلا باشند در قبور می آید بایشان
دود و شرر از آتشی که در مشرق است تا نفخ صور و قسم دیگر
کسانی هستند که نه محض کفرند و نه محض ایمان و این جماعت
باقی بمانند ارواح آنها با اجساد آنها تا روز قیامت پس
در وقتی که بگذرد چهارصد سال در میان دو نفخه می بارد
خدای تعالی از دریایی که در زیر عرش الهی است که اسم آن
دریا صاد ماء است بارانی که بوی آن مثل بوی منی است
تا بسیار گردد روی زمین دریا پس موج بر میدارد آن
دریا بر روی زمین تا جمع گردد اجزاء هر جسدی در قبر خود
پس روئیده میشود گوشت و جسد در چهل روز پس بر می

انگیزاند

بر می انگیزاند خدای تعالی حضرت اسرافیل را و امر میفرماید
آنرا بنفخ صور نفخه نشور و بعث پس طیران می کنند ارواح
و داخل میشود هر روحی در جسد خود در قبر خود پس خارج میشود از
قبر در حالتی که میریزد خاک از سر آن پس می ایستند در
صحرای قیامت و نظر می کنند این است معاد جسمانی
و واجب است ایمان بآن بواسطه آنکه امری است ممکن و مقدور
حق تعالی و اخبار کرده است بآن خدای عز و جل و رسول
آن که صادق و امین است پس میباشد حق و بواسطه آنکه آن
وقت ثمره عدل و فضل الهی است و روز جزای اعمال است
و عدم وجود آن منافی فضل الهی است در عطای ثواب

ومنافی عدل است در وقوع عقاب و بواسطه آنکه معاد لطف است
از برای مکلفین باعث میکند ایشان را بر طاعت الهی و منع میکند
ایشان را از معاصی پس واجبست بمقتضای حکمت و ایضاً
مسلمین اجماع کرده اند بر وقوع ان و بر اینکه ان اصلی است
از اصول اسلام و متحقق نمیشود اسلام بدون اعتقاد وقوع
آن و بر اینکه منکر آن کافر است پس میباشد وقوع ان حق
بعلت آنکه خدای تعالی تکلیف فرموده بندگان خود را بس
امر فرمود ایشان را بطاعت خود و وعده داد ایشان را
بر وفای بعهد خود داشتن امر آن نیکو میآرد ثواب را و نهی
فرمود ایشان را از معاصی و توعید فرمود کسانی که مخالفت

کنند

کنند بعقاب و واقع شد از بعضی عباد معصیت و از بعضی طاعت
و واقع نشد جزای آنها را تا روز قیامت پس فرمود انما یؤخرهم
لیوم تشخص فیه الابصار و ایضاً فرموده و یستعجلونک بالعذاب
ولن یخلف وعده وان یوماً عند ربک کالف سنة
مما تعدون الی غیر ذلک من الآیات پس میباشد وقوع
معاد حق بعلت آنکه خبر داده است بآن کسی که صادق است
و قادر است بر آن چون میباشد خبر بواسطه اتمام
مقتضای عدالت حق تعالی واجبست اعاده هر ذی روحی تا جزا
داده شود بعمل خود از خیر و شر و اخذ شود از برای او حق کسی
که تعدی و ظلم کرده است بر آن و اخذ شود از او حق از

در دنیا و خبر داد خدای سبحانه که موخر داشته جزای انها را تام

بدان بدرستی که

برای کسی که این ظلم کرده است بر آن پس این احوال ثابت
شامل است از برای هر ذی روحی از جمیع حیوانات از
انس و جن و شیاطین بجمیع انواع حیوانات آنها مگر اینکه
این مجازات در هر شیئی بحسب خود است بلکه نوع و احد هم
چنین است چنانچه فرموده خدای سبحانه تعالی و لکل درجات
مما عملوا و دلیل بر اینکه حسنات و حشر عام است از برای همه
حیوانات ناطقه و صامته قول خدای تعالی است و ما من
دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما
فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون و قول معصوم است
لیقتص الجماء من القرناء و قول خدای تعالی و لا یظلم ربک احدا

و دلیل است

دلیل است بر این معنی بتاویل اینکه خدای تعالی اخذ میکند
حق را از برای هر ذی حقی و اگرچه بوده باشد آن حق از ناطقین
از برای صامتات یا از صامتین از برای ناطقات بلکه محشور میشوند
در قیامت بعض جمادات مثل احجار معبوده و همچنین اشجار و غیرهما
و قصاص میشود از آنها بعلت راضی شدن آنها بمعبودیت در اصل
وجود آنها و دلیل بر این مطلب آیه شریفه است انکم و ما تعبدون
من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون پس اگر کسی سؤال
کند که چگونه میشود عذاب آنها و حال آنکه نیست از برای آنها
عقل و شعوری جواب میگوئیم که از برای آنها شعور هست
بالنسبه بخود شان بدلیل قول خدای تعالی که فرموده لو کان

هولاء آلهة ما وردوها و نفرمودند ما وردتها و ایضا

قول خدای تعالی فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا

اتینا طائعین دلیل است براین مطلب بواسطه انکه نفرمودند طائعات

فصل دویم بدانکه قصاص از جمادات و اشجار پس میباشد در دنیا

چنانچه وارد شده است بان اخبار بسیار مثل اینکه زمزم

فخر کرد بر فرات پس جاری فرمودند خدای تعالی در ان چشمه از جحیم

و مثل قول معصوم علیه السلام که فرمودند لطغی جبل علی جبل

لهده الله یعنی طغیان کرد کوهی بر کوهی هرآینه فرو محل کرد

او را حق تعالی و امثال انها از احادیث و اخبار و این آیات

و جز این نیست که میباشد عقوبت جمادات دنیا مثل جزئی

که دارد

که وارد شده است از اینکه زمین شوره زار و آب شور و

نباتات تلخ چون که عرض شد بر آنها ولایت رسول خدا

صلی الله علیه و آله و قبول نکردند قرار داده شدند تلخ و شور

و سبب انکه عقوبت آنها در دنیا ست آنست که نیست از انها

اختیار کلی تا مهلت داده شوند بواسطه آن تا آخرت تا بعد

رجوع باشد بلکه اختیار آنها جزئی است و بعد رجوع

در آنها نیست و همچنین ادراک انها جزئی است و اما عقوبت اجسام

پس میباشد در آخرت بعلت خاطر تسکین آنها از برای کسی که

عبادت کرد آنها را فصل سیم از جمله اموری که واجب

اعتقاد بان نطق جوارح است که شهادت میدهند بر صاحبان

خود از مکلفین بچیزی که عمل کردند در دنیا و دلیل براین آیه شریفه است

یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون

وهمچنین وارد شده است روایات بسیار در اینکه بقعهای زمین

شهادت میدهند بر کسانی که عمل بد کردند در آنها و محو میشوند

روزها و شبها و ساعات و شهور پس شهادت میدهند باعمالی

که درانها واقع شده و عقل مؤید این مطلب است پس حکم عقل مطابق

نقل است واجب است اعتقاد بثبوت آن **فصل ۴** از جمله چیزهائی

که واجب است اعتقاد بآن نظاره کتب است وبیان آن این است

که در وقتی که فوت شود شخص پس اول وقتی که گذارده میشود

در قبر و ریخته میشود براو خاک می‌آیند او را دو ملک که ایشان را

نکیر

نکیر و منکر گویند و می‌نشانند او را و میگویند او را که بنویس

عمل خود را در دنیا پس میگوید فراموش کرده‌ام اعمال خود را پس

میگویند ما متذکر میسازیم ترا پس میگوید نیست در نزد ما

کاغذی میگویند بنویس در بعض کفن خود میگوید نیست از برای ما

دواتی پس میگویند بنویس از دهن خود پس میگوید نیست در

نزد من قلمی پس میگویند بنویس با انگشت خود پس املا میکنند آن

دو ملک براو جمیع اعمال او را از صغیره و کبیره پس آن قطعه

کفن را می‌اندازند در گردن او پس سنگین تر میشود براو از کوه

احد و دلیل براین آیه شریفه است **وکل انسان الزمناه طائره**

فی عنقه ونخرج له یوم القیامة کتابا یلقاه منشورا

پس در روز قیامت طیران میکند کتب پس کسی که عمل او نیکوست
می آید او را کتاب او از مقابل روی او و میگیرد او را بدست
راست و کسی که بوده باشد عمل او بد می آید او را کتاب او از
عقب سر دو پاره می کند پشت او را و خارج میشود از سینه او
و میگیرد او را بدست چپ پس صف می کشند جمیع خلایق
در نزد کتاب الله الناطق صلی الله علیه و آله و او کسی است
که عرض میشود بر او اعمال امت پس نطق میفرماید بجنایات
خلایق با عمالی که کرده اند و هر شخصی نظر میکند در کتاب خود
پس می بیند که تخلف نمی کند حرفی و دلیل بر این آیه است
و تری کل امة جاثیة کل امة تدعی الی کتابها الیوم تجزون

ما کنتم

ما کنتم تعملون هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق بواسطه آنکه عرض میشود بر او جنایات
اعمال خلایق در دار دنیا **فصل پنجم** از جمله چیزهائی که واجب است
اعتقاد بآن میزان است از برای اعمال خلایق پس روایت
شده است آنکه او صاحب دو کفه است و روایت
شده است آنکه آن ولایت ائمه علیهم السلام است و
بعضی گفته اند که آن کنایه است از عدل خدای تعالی و علت
آنکه علم خدا شامل است بمقادیر استحقاقات و راجح و مرجوح
آنها و حق آن است که منافاتی در میانه این سه قول بواسطه
آنکه آن صاحب دو کفه است کفه از برای حسنات و کفه از برای
سیئات و همان ولایت ائمه علیهم السلام و عدل خدای تعالی است

وهمین قدر واجبست اعتقاد باینکه در روز قیامت نصب میشود
میزان از برای تمیز اعمال خلایق اما دانستن کیفیت آن
واجب نیست بلکه او از کمال معرفت است و دلیل بر وجود
آن آیه شریفه است ونضع الموازین القسط لیوم القیامة فمن
ثقلت موازینه فاولئك هم المفلحون ومن خفت موازینه
فاولئك الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون از جمله چیزی که واجبست اعتقاد فصل ششم
بآن صراط است و آن جسری است کشیده شده بر جهنم و بالا
میرود بسوی بهشت و بالا میروند خلایق بسوی آن هزار سال و پائین
می آیند هزار سال و در میانه اینها هزار سال و در آن هفت
عقبه می باشد در هر عقبه خلایق هزار سال و آن تندتر است

از شمشیر

از شمشیر و باریک تر است از مو وسعت دارد از برای مقدار
مسافت میان آسمان و زمین و سنگلاخ است بهر عاصی و مردم
در سیر بر آن بقدر اعمال خود هستند پس بعضی میگذرند
بر آن مثل برق جهنده و بعضی میگذرند بر آن مثل دویدن
اسب و بعضی میگذرند بر آن مثل کسی که راه رود پس میگذرد
آتش از آن چیزی را و رها میکند چیزی را و واجبست اعتقاد
وجود آن در روز قیامت و اینکه آن تندتر است و برنده
تراست از شمشیر و باریک تر است از مو و جسری است
کشیده شده بر جهنم و خلایق مکلفند بگذشتن از آن و اما
شناختن کیفیت او و چه چیز است معنی صعود بر آن و

نزول از آن و شناختن اینکه چه چیز است مراد از او
پس واجب ثبت و دلیل بر این مطلب اخبار متواتره است
از سنی و شیعه و اجماع مسلمین است فصل هفتم از جمله چیزهایی
که واجبست اعتقاد با آن حوض است و تسمی بحوض کوثر بواسطه
آنکه آب ریخته میشود در آن از نهر کوثر و این حوض میباشد
در عرصه قیامت سیراب میکند از آن حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه تشنگان از مؤمنین را و از جمله اموری
که واجب است اعتقاد با آن شفاعت است و آن شفاعت
نبی ما محمد صلوات الله و سلامه علیه است از برای کبایر
از امت خود چنانکه فرمودند ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر

من امتی و اخبار متکثره وارد شده است بر اینکه
آنجناب شفاعت میفرمایند از برای اهل بیت خود
و از برای انبیاء پس شفاعت می کنند انبیاء از برای
مؤمنین از امت خود شفاعت می کنند ائمه علیهم السلام
از برای شیعیان خود و شفاعت می کنند شیعیان از برای
کسی که میخواهند از دوستان خود و واجب است اعتقاد
ثبوت شفاعت محمد صلی الله علیه و آله از برای عاصیان
از امت خود دا بالفصل و ترتیب پس از تتمات ایمان
مکلفات معرفت است فصل هشتم از جمله چیزهایی که واجبست
اعتقاد با آن وجود بهشت است و چیزی که در آن است

از نعمت‌های ابدی و بهشت بر دو قسم است یکی جنات
الخلد همچنانکه دلالت میکند بر او اخبار و بهشت دنیا نیز موجود است
در محل غروب شمس و جا میگیرد در آن ارواح مؤمنین تا نفخه
صعق چنانچه فرموده است خداوند عالم جل شانه
هر دو را در کتاب خود جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب
انه کان وعده ماتیا لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما و لهم رزقهم
فیها بکرة و عشیا و این بهشت دنیاست بواسطه اکه بهشت
آخرت نیست در آن صبح و شامی پس فرمود تلک الجنة
التی نورث من عبادنا من کان تقیا و این است بهشت
آخرت و آن هشت است اول جنة الفردوس دوم

جنة العالیه سیم جنة نعیم چهارم جنة عدن پنجم
جنة دار السلام ششم جنة دار الخلد هفتم جنة
دار المأوی هشتم جنة دار المقام و دیگر جنات خطایر
و آن هشت است هر حظیره ظل است از برای جنتی از
جنان اصل و اما جنة عدن پس ظلی نیست از برای آن
پس در آخرت پانزده جنة است هشت جنة از آن
اصل است معروف است هر آسمانی در بالای آن
یک جنتی است و جنة هشتم در بالای کرسی است و هفت
جنة خطایر در تحت آن هشت جنة است و در حدیث
وارد شده است که ساکن میشود در جنان خطایر اطفال

از خلق یکی مؤمنین از جن ویکی مؤمنین از اولاد زنا ویکی
اولاد اولاد ایشان تا هفت بطن واسمهای جنان چنانچه در جنان
اصل است وهمین قدر واجب است اعتقاد بوجود بهشت ونعیم
آن الآن واما تفصیل این تفاصیل وتخوان واجب نیست
ودلیل بر وجود جنان کتاب الله واخبار واجماع مسلمین است

فصل نهم از جمله چیزهائی که واجب است اعتقاد بآن
وجود نار است وچیزی که مهیا شده است در آن از عذاب
دردناک وآن بر دو قسم است یکی نیران خلد هفت گانه
ویکی نیران دنیا وآن نیز هفت است در نزد مطلع شمس
ودلیل بر وجود نار آیه شریفه است وحاق بآل فرعون سوء

العذاب

العذاب النار یعرضون علیها غدوا وعشیا واین نیران دنیاست
بواسطه آنکه آخرت نیست در آن صبح وشامی وقسم بوده
ویوم تقوم الساعة واین نیران خلد است بعلت اینکه نیران
دنیا باقی نمی شود در روز قیامت پس خبر داده خدای
سبحانه بوجود نیران آخرت ونیران دنیا واحادیث
نبویه نیز صریح است دراین مقام واجماع مسلمین واقع است
بر وجود نار فی الجمله واختلاف در کیفیت وصفت است
ودراین است که آیا آن موجود است بالفعل یا بالقوه وخلاف
صحیح نیست بلکه صحیح آنست که هر دو موجود است بالفعل
چنانچه دلالت می کند بر این مطلب قرآن واخبار خصوصاً

احادیث معراج پس بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
داخل شدند در هر دو در شب معراج و دیدند کسانی را که
معذب بودند در آنها و آنچه واجب است این است که شخص
اعتقاد نماید بوجود آنها و وجود عذاب آنها و واجب است
اعتقاد بتألم دائمی در نیران آخرت بدون انقطاع و اشتهار
بلکه هر قدر طول بکشد زمان شدید میشود تألم بر اهل آن
همچنانکه صریح قرآن و اخبار اهل عصمت علیهم السلام است و دلیل
عقل نیز حاکم است بر این مطلب و نیران آخرت چهارده طبقه
است هفت طبقه از آن طبقه اهل است اول جهنم دوم
لظی سیم سقر چهارم حطمه پنجم هاویه ششم سعیر هفتم جهنم و جهنم را زیر

بر طبقات

سه طبقه است اول فلق و آن جایی است که در آن تابوتهاست
دوم سعود و آن کوهی است از نار در وسط جهنم
سیم اثام و آن آبی است جاری در اطراف آن کوه
و نیران خطایر ظل نیران اهل است و مسمی باسم انها و معذب
میشوند در آن اهل کبایر از شیعه فصل دهم واجبست اعتقاد
بانکه اهل بهشت مخلد اند در آن و متنعم اند همیشه کلما رزقوا
منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل عطاء غیر مجذوذ
دائم اند بدوام امر الهی که نیست غایتی و نهایتی از برای آن
و خارج نمی شوند از آن و دلیل بر این مطلب کتاب خدا تعالی است
و سنت نبی صلی الله علیه و آله و اجماع مسلمین و واجبست اعتقاد

باآنکه اهل نار مخلدند در آن همیشه و معذبند و تخفیف نمیشود از
ایشان عذاب کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا
العذاب و دلیل بر این مطلب کتاب خدا تعالی و سنت نبی ص
و اجماع مسلمین است و کسانی که مخالفت کردند از صوفیه و بعض
اهل خلاف از اصحاب آراء منحرفه پس نیست اعتباری
بقول آنها و التفاتی نیست بر آنها بعد از نص کتاب و سنتی که
اجماع واقع شده است بر صحت آن و ادله عقلیه که آن هم
نمودیم بر آن فصل ۱۱ واجب است اعتقاد به حقیقت مدلول قرآن
کریم و خبرهائی که پیغمبر ما محمد بن عبد الله صلوات الله و سلامه علیه
خبر داده‌اند از علم ساعت و سؤال منکر و نکیر در قبر و حشر و نشر

و صراط و ختم بر افواه و نطق جوارح و بهشت و نعمتهای
آن و نار و احوالی که در آنهاست از عذاب و از آمدن
روز قیامت و مبعوث کردن خداوند کسانی را که در قبر هستند
خاتمه از جمله چیزی که سزاوار است اعتقاد بآن رجعت
محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت است و
مختصر آن این است که در سالی که حضرت قائم عجل الله فرجه
ظهور میفرمایند واقع میشود قحط شدیدی در عالم از نهم
شهر جمادی الاولی آن سال الی شهر رجب پس روئیده میشود
گوشتهای کسانی که اراده میفرماید خداوند عالم که رجعت
نمایند بدار دنیا از اموات و در بیستم نیز خارج میشود دجال

از اصفهان و خارج میشود سفیانی که مسمی بعثمان است و پدر
او از ذریهٔ عتبة بن ابی سفیان و مادر او از ذریهٔ یزید بن
معاویه است از بیابان خشکی و در شهر رجب ظاهر میشود و در قرص
شمس جسد امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و مینمایند
او را جمیع خلایق و ندا میکند در آسمان منادی باسم اصحاب
و در آخر شهر رمضان منخسف میشود قمر یا در شب پنجم از آن و در نصف
ماه منکسف می شود شمس و در اول صبح از روز بیست و سیم ندا
میکند جبرئیل علیه السلام در آسمان **الا ان الحق مع علی و شیعته**
و در آخر آن روز ندا میکند ابلیس علیه اللعنة و العذاب الا
ان الحق مع عثمان الشهید و شیعته و می شنوند خلایق هر دو ندا را

هر که

هر یک بلغت خود پس در آن وقت تنگی می کشند سلطان
و در روز بیست و پنجم از ذی حجه کشته میشود نفس زکیه که مسمی بمحمد بن
حسن است در میان رکن و مقام بطریق ظلم و در روز جمعه دهم
از محرم ظاهر میشود حضرت قائم عجل الله فرجه و داخل می شود در
مسجد الحرام میکشند خطیب را و غایب میشوند از مردم در جوف
کعبه و در شب شنبه بالا میروند در سطح کعبه و ندا میفرمایند
اصحاب خود را که سیصد و سیزده نفر میباشند پس جمع
میشوند در نزد آنجناب از شرق زمین و مغرب آن و دعوت
میفرمایند ناس را به بیعت خود پس اول کسی که بیعت میکند
با آنجناب حضرت جبرئیل است و دیگر میفرمایند در مکه معظمه

تا جمع شوند در نزد آنجناب ده هزار نفر و میفرستد سفیانی دو
لشکر لشکری بکوفه و لشکری بمدینه و خراب میکند مدینه را و منهدم
میسازند قبر شریف پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه و سرگین حیوانات
استرهای ایشان در مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله و میفرستد
لشکری بمکه معظمه بجهت خرابی آن زمین که میرسند آن لشکر
در بیابان نزدیک مکه فرو میبرد ایشان را زمین مگر دو نفر
یکی بر میگردد بسوی سفیانی و خبر میرساند او را و دیگری میرسد
بخدمت حضرت و بشارت میدهد آنجناب را و آنجناب
حرکت میفرمایند از مکه بجانب مدینه و خارج میفرمایند
جبت و طاغوت را و سیر میفرمایند در زمین و بقتل میرسانند

دجال را

دجال را و ملاقات میفرمایند با سفیانی و بیعت میکند سفیانی
با آنجناب و مخالفت میکند قوم سفیانی و خروج میکنند بر حضرت
قائم و قتال میکنند و کشته میشوند و میفرستد آنجناب اصحاب
خود را در اطراف زمین و مسخر میفرمایند جمیع روی زمین را و پر میکند
زمین را از قسط و عدل چنانکه پر شده بود از جور و ظلم و مستقر
میشوند در کوفه و میباشد مسکن اهل آنجناب در مسجد سهله و حکم میفرمایند
در مسجد کوفه و مدت سلطنت آنجناب هفت سال است و لاکن طولانی
میگرداند خدای تعالی ایام و لیالی آن سالها را تا بوده باشد
سالی بقدر ده سال پس میباشد مدت سلطنت آنجناب
بقدر هفتاد سال و در سال پنجاه و نهم خارج میشود سید الشهدا

صلوات الله وسلامه علیه با انصار خود که هشتاد و دو نفر
بودند که در کربلا با آنجناب شهید شدند با ملائکه نصرت پس در وقتی
که منقضی میشود هشتاد سال شهید میشود حضرت قائم عجل الله فرجه
و قاتل آنجناب زنی است از بنی تمیم اسم او سعیده و از
برای او لحیه است مثل لحیه مرد و از بالای بام سنگی می اندازد
بر فرق آنجناب در راه و مباشر میشود تجهیز آنجناب را حضرت سید
الشهداء صلوات الله وسلامه علیه پس قائم میشود آنحضرت
با مرخود و محشور می شود از برای آنجناب یزید بن معاویه و عبید الله
بن زیاد و عمر بن سعد و شمر و کسانی که با ایشان بودند در روز
عاشورا و کسانی که راضی شدند بافعال ایشان از اولین

وآخرین لعنة الله علیهم اجمعین پس میکشد ایشان را سید
الشهداء صلوات الله علیه و قصاص میفرمایند از ایشان
و بسیار میشود قتال تا آنکه جمع میشوند بر آنجناب اشرار ناس
از هر ناحیه و ملجأ می کشند آنجناب را به بیت الله الحرام
پس چون که شدید می شود بر آنجناب امر خارج میشود حضرت
امیر صلوات الله وسلامه علیه با ملائکه جهت نصرت آنجناب
پس بقتل میرسانند اعداء دین را و مکث میفرمایند حضرت امیر
صلوات الله علیه با سید الشهداء صلوات الله علیه سیصد و نه
سال چنانکه مکث کردند اصحاب کهف پس ضربتی بر فرق
آنجناب میزنند شخصی و شهید میشوند لعنة الله علی قاتله و باقی

سید الشهداء قائم بدین خدا و مدت پادشاهی اصحاب
پنجاه هزار سال است پس رجوع میفرمایند حضرت امیر دنیا
در مرتبه ثانی بواسطه آنکه اصحاب شهید میشوند دو مرتبه زنده
میشوند دو مرتبه چنانچه فرمودند انا اقتل ترین ولی الکره بعد الکره
لبعد الرجعة وائمه علیهم السلام کلا رجوع میفرمایند بعلت اینکه
از برای هر یک از آنها موتی هست و قتلی و اول دفعه شهید شدند
پس باید رجوع فرمایند تا بمیرند و جمع میشود ابلیس با جمیع اتباعش
و قتال میکنند در بیابانی نزدیک فرات پس رجوع میکنند
مؤمنین قهقرا تا واقع میشوند جمعی از ایشان در فرات
پس ظاهر میشود تاویل قول خدا تعالی هل ینظرون الا ان یاتیهم

الله فی ظلل من الغمام والملائکة وقضی الامر پس نازل میشود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله از ابر و بدست آنجناب حربه ایست از
نور و چون ابلیس مشاهده میکنند آنجناب را فرار مینماید پس میگویند
از برای ابلیس انصار آن حال آنکه نصرت یافته است پس میگوید
انی اری ما لا ترون انی اخاف الله رب العالمین پس میرسد
با و رسول خدا صلی الله علیه وآله و نیزه میزند در پشت او که
خارج میشود از سینه او و میکشند اصحاب او را و دور اوقات
عبادت میکنند مردم خدای تعالی را و عیش میکنند مؤمنین
و نمیمیرند تا متولد شود از برای هر یک هزار ولد ذکور و در وقتی
که بوسد شخصی خانه را هر قدر بلند میشود آنخانه بلند میشود

که چرا قصه از کردی

و بباشد رنگ جامه بحسب خواهش آن شخص و ظاهر میشود برین
برکات خود را و خورده می شود میوه های تابستان در زمستان
و بالعکس و در وقتی که بچینند میوه درخت را میروید از مکان
آن میوه دیگر و در آن توقف ظاهر نشود صفتان مدهامتان
در نزد مسجد کوفه و اطراف آن پس هرچه اراده می کنند
خداتعالی خراب عالم را بلند میکند محمد صلی الله علیه و آله را
باسمان و باقی میمانند مردم در هرج و مرج در چهل روز پس
میدمد اسرافیل در صور نفخه صعق را و جمع آنچه ذکر شد
برچیده شده است از روایات منقوله از ائمه اطهار علیهم
السلام و آنچه سزاوار است بمومن اعتقاد کند بآن رجعت

ائمه علیهم السلام است بدنیا و آن واجب است و شکی
در آن نیست و تعبیر نمودیم بلفظ سزاوار بعلت آنکه علما بعضی
در این مقام خلاف کرده اند و میگویند مراد برجعت
ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه است و حق این است
که رجعت ائمه حق است به بعض اخبار متکثره و ظاهر
کلام الله مجید

خاتمه بابی در بیان تالیف کتاب

بر رای رشید نویسندگان قلم و حکم سلف و کتاب و صاحب
دفتر اندیشه روز حساب پوشیده و مجمل نماند که در عهد
دولت خدیوی جهاندار و خسروی کامکار که شاه دوران
ایوان جلالتش چون پرده کعبه بوسه گاه ملوک جهان است

و حاشیهٔ بساط سپهر اساسش چون شریعت خداوندگار عظیم
شأنش ملتجا و پناه سلاطین دوران و عرصهٔ عالم از انوار
عدل و انصاف کاملش چون بهشت برین آراسته
و ساحات ممالک از خار و خس جور و اعتساف پیراسته
لوای شرع مبین و ملت متین حضرت سید المرسلین را
باعلی درجهٔ چرخ برین افراخته و شبستان مذهب احمدی را
روشن‌تر از روی آفتاب ساخته جامع فضل و کرم
صاحب سیف و قلم رفیع تیغ و علم غوث الوری کهف
الامم مولی ملوک العرب و العجم سلطان السلاطین خاقان
الخواقین الغازی فی سبیل الله المختار محمد شاه قاجار

لا زالت اطناب خیام سلطنته مربوطة باوتاد الخلود والدوام
این بنده و بنده‌زاده لطف الله ابن محمد رفیع الفارسی
پس از آنکه در خطهٔ شیراز بهشت طراز که مسقط الرأس و مقطع
سرّه حقیر است نهال علوم فارسی را بسعی دهقان تربیت
در روضهٔ پدر نامور قرین ثمر داشته باقتطاف اثمار و جنای
ازهار علوم عربیه و ادبیه مایل و شعوف تحصیل مراتب اوج
فضایل را بجان و دل امل بودم ناگاه پدر رخت سیر را طریق
سیر سفر پیش افتاد و داغ فراق بر جبههٔ این مهجور نهاد
حاصل جهدم ناتمام و خیال تحصیل علومم خام گشت شیرازهٔ شوق
چون اوراق حواس از یکدیگر گسیخت و در رابطهٔ صحیفهٔ ذوق پی

السلطان المشمول بعوارف الخاقان موتمن السلطنة البهیه
معتمد الدولة العلیه منوچهر خان لازالت ایام اقباله
و اجلاله الی اخر الزمان به تقبیل آن عتبه علیا و مقطع آن مرتبه
والا که هما نا دولت دران سرا گشایش دران درست
شتافتم و دیدار فرخ آثار بدر خجسته سیر که در سلک بندگان
بالتزام رکاب مستطاب عالیش نطاق بندگی بر میان
و زیور کمر داشت یافتم و از زحمت و تعب مشقت طلب
اسوده و فارغ بال منت خدایرا که بتأیید کردگار بر
منتهای مطلب خود کامران شدم با بهبود اسباب
تحصیل و ترفع عوایق و موانع بطش باستیناف عهد دیرین و اطراف

چند پیش عنان همت بدست تائید توفیق الهی دادم و در
اثر فیض ازلی شتافتم بتحصیل علوم اشتغال ورزیده و بتلفیق
این مجموعه رساله و تصنیف این فرخنده مقاله پرداخته
و تحفه مجالس جلد مونس انجمن خداوند با عدل و داد ساخته
امید که بکرم عمیم قبول و مقبول رای سعادت موصول
حضرت عالی گردد انشاء الله آفتاب عنایتش بر
ساحت احوال عامه چاکران تابنده باد و ظل عاطفتش
بر مفارق قاطبه بندگان پاینده باد برب العباد
حاصل شد فراغت از نوشتن این کتاب مستطاب بعنایت
رب الارباب در یوم یکشنبه پانزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۶۲